



نگاهی به مارکسیسم ایرانی

گفت‌وگو با دکتر نورالله قیصری

ما در آن دوره در شرایط خاص تاریخی قرار داشت: وضع اقتصادی ایران مطلوب نبود، از نظر سیاسی، به‌ویژه در حوزه اقتدار ملی، دچار نوعی اضمحلال شده بود، وابستگی سیاسی در شکل استعمار غیرمستقیم و نفوذ خارجی، به‌ویژه در میان رجال سیاسی ایران، وجود داشت. بر اثر فقر اقتصادی و قراردادهای اقتصادی منعقدشده با ایران، فشارهای بسیاری بر بدنه اقتصاد ایران وارد شده بود و به همین دلیل مهاجرت به خارج کشور، به‌ویژه کشورهای همسایه، سیری صعودی یافته بود. نزدیکی به روسیه و روابط تجاری آن کشور سبب شده بود، بسیاری از ایرانیان به روسیه مهاجرت کنند. در این دوره بسیاری از کارگران مهاجر به آذربایجان جدا شده از ایران در روسیه مهاجرت کردند. هم‌زمان با این پدیده، در روسیه نیز یک سلسله جنبش‌های اجتماعی در حال شکل‌گیری بود که به‌تدریج از نظرگاه مرام و مسلک، ماهیت سوسیالیستی و سپس مارکسیستی پیدا کردند. این جنبش‌ها در آن زمان با رژیم تزاری روسیه درگیر بودند. قفقاز، از نظر ورود اندیشه‌های چپ‌گرایانه به ایران، در این دوره اهمیت خاصی پیدا کرد؛ دکابریست‌ها، که افکار چپ‌گرایانه سوسیالیستی داشتند و با رژیم تزاری مبارزه می‌کردند، عمدتاً به قفقاز تبعید شده بودند. استقرار آنها در این منطقه بر فضای فکری و اجتماعی آنجا، که عمدتاً کارگری بود، تأثیر گذاشت. وجود صنایع نفتی و معادن

● جناب آقای دکتر قیصری اگر موافق باشید، بحث را با این مسئله آغاز کنیم که در ایران، با توجه به بافت مذهبی آن، دو گروه سکولاریست و چپ توفیق آن‌چنانی نداشته، ولی به‌رغم این موضوع، در مقاطعی از تاریخ ایران این گروه‌ها، ایدئولوژی خود را با مذهب تلفیق کرده‌اند، مثلاً در مقطعی، گروهی با عنوان سوسیالیست‌های خداپرست اعلام موجودیت کردند یا در میان چپ‌ها، عده‌ای که گرایش‌های اسلامی داشتند و به ایده‌های چپ‌گرایانه علاقه‌مند بودند کوشیدند روایتی اسلامی از مارکس ارائه کنند؛ موضوعی که در بعضی از مقاطع تاریخی، سبب شد عده‌ای به گروه‌های چپ گرایش یابند. حال اگر امکان دارد درباره منشأ تفکر چپ در ایران توضیح بفرمایید. تاریخ نفوذ تفکرات چپ‌گرایانه به معنای نوین آن در ایران به قبل از انقلاب مشروطه بازمی‌گردد و گرنه عدالت‌گرایی و دفاع از مظلوم و نفی ظلم در اندیشه‌ها و گرایش‌های سیاسی در ایران همواره بوده است. مسئله این است که بعد از پیدایش ایده‌های چپ‌گرایانه، به‌ویژه در قرن نوزدهم در اروپا، این ایده‌ها در این‌گونه اندیشه‌ها جا گرفت و از طریق بعضی از اندیشه‌گرانی که با این اندیشه‌ها آشنا شده بودند، به جامعه ایران معرفی شد و از آن پس این ایده‌ها، همواره با چپ‌گرایی همراه شده، که خود نکته‌ای است در خور توجه و تأمل. به‌هرحال جامعه

با پیروزی انقلاب اکتبر شوروی، اندیشه‌های مارکسیستی از محدوده شوروی پا را فراتر گذاشت و جهانی شد. مهم‌ترین شعار مارکسیسم مبارزه با امپریالیسم و ایجاد جامعه بدون طبقه بود و اصولاً این ایدئولوژی با هر مذهبی مخالفت می‌نمود. در این احوال کشور ما، که در منطقه‌ای خاص قرار گرفته بود، مورد توجه شوروی واقع شد، از همین‌رو مارکسیست‌های ایرانی، با استفاده از امکانات شوروی، تشکیلاتی ایجاد نمودند تا ضمن مبارزه با مذهب، حکومت وقت را ضعیف سازند. این گروه‌ها در ادامه کار دچار مشکل شدند؛ زیرا نتوانستند در توده مردم چندان نفوذ کنند و این علتی جز این نداشت که مارکسیسم مذهب را اقیون توده‌ها می‌دانست. بنابراین احزاب مارکسیستی کوشیدند با احترام به مذهب، خود را به مردم نزدیک کنند، از همین‌رو یا از مذهب سخنی به میان نمی‌آوردند یا اندیشه‌های دینی را با مارکسیسم مخلوط می‌کردند که حاصل این اقدام طرح اندیشه جدیدی به نام سوسیالیسم اسلامی یا دینی بود. در گفت‌وگوی ذیل با جناب آقای دکتر نورالله قیصری، عضو هیئت علمی پژوهشکده امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی به سیر این موضوع در تاریخ، توجه شده است.

مختلف یکی از عوامل مهاجرت کارگران به این منطقه بود. کارگران ایرانی نیز در زمرة همین مهاجران بودند. بنابراین قفقاز منطقه‌ای بود که در آن کارگران مهاجر ایرانی با اندیشه‌ی چپ آشنا شدند و از طریق همین کارگران و دیگر افرادی که در آنجا مستقر شده بودند و عده‌ای از آنها حتی اموال و دارایی زیاد هم دست و پا کرده بودند، به ایران وارد شد.

اولین گروه‌های مارکسیستی که در قفقاز تشکیل یافته و با عنوان همت یا همت معروف شده بودند، در ایران نیز شعبه‌هایی تشکیل دادند. در سال ۱۹۱۸م، یعنی یک سال بعد از انقلاب روسیه، حزب عدالت در باکو ایجاد شد. یک سال بعد از آن، در رشت حزب کمونیست ایران تأسیس گردید.

انقلاب مشروطه از جهت دیگر نیز رویدادی مهم بود؛ زیرا گروه‌هایی که در قفقاز بودند و افکار انقلابی چپ‌گرایانه داشتند، وقتی انقلاب در ایران رخ داد، عرصه‌ای برای فعالیت پیدا کردند و حضور آنها در فرایند انقلاب، افکار چپ‌گرایانه را به تدریج وارد جریان انقلاب کرد. روش‌های خشونت‌آمیز از جمله بمب‌گذاری، ترور مخالفان، تخریب مخالفان در مطبوعات، که در آن زمان رشد بی‌سابقه‌ای داشت، متأثر از حضور همین افراد بود. یکی از تشکلهای تأثیرگذار مشهور کمیته غیبی بود که با هدایت و رهبری حیدرخان عموغلی، معروف به حیدر بمبی، تأسیس شده بود. حیدرخان عضو رسمی حزب کمونیست روسیه بود. در این دوره این افکار از طریق رسانه‌های مختلف و به‌ویژه روزنامه‌ها در شهرهای بزرگ عمومیت یافت، به‌طوری‌که حزب اجتماع‌عموم‌پیمان یکی از احزاب بزرگ انقلاب مشروطه، مراما سوسیال‌دموکرات بود.

در نفوذ اندیشه‌های چپ‌گرایانه در ایران گرایش دومی هم وجود داشت؛ از زمان عباس‌میرزا برای رفع کاستی‌های فنی و تکنیکی و دانشی سپاه ایران موضوع اعزام دانشجو به خارج از کشور مطرح گردید و بخشی از تحولات فکری بعدی در ایران راه‌آورد همین پروژه اعزام، و دانشجویان اعزامی بود. دانشجویان ایرانی نوعاً در کشورهای خارجی جذب پدیده‌های مدرن می‌شدند و پس از بازگشت به ایران، آن پدیده‌ها را با خود می‌آوردند. روزنامه یکی از این راه‌آورد‌های مهم دانشجویان اعزامی بود که توسط میرزا صالح شیرازی راه‌اندازی شد. انتشار افکار و ایده‌های جدید دنیای مدرن از جمله این راه‌آورد‌ها بود. این مسئله فقط مختص دوره قاجار نبود؛ در ادوار بعدی، حتی بعد از انقلاب، نیز ادامه یافت. در آشنا شدن با افکار اشکالی وجود نداشت، بلکه اشکال در مجذوب شدن و انتقال بدون فهم و عاقبت‌اندیشی بود. البته نباید از واقعیت‌ها هم چشم پوشید؛ بسیاری از این دانشجویان، علوم، تکنیک‌ها و فنون تملک‌ساز مدرن را فرا گرفتند و امروز بخش عمده‌ای از توان صنعتی، فنی و تکنیکی کشور و دانش و توانایی‌های موجود در عرصه‌های پزشکی، بهداشتی، نظامی، مدیریتی و... را مرهون همین دانشجویان هستیم. باین‌حال، عده‌ای از

آنها، اشتغال اصلی را رها کردند و به جای تخصص، افکار و ایده‌ها را با خود آوردند. ایده‌های چپ‌گرایانه، یکی از موارد مهم آن بود، به طور مثال در محیطی مثل آلمان، که در آن زمان گرایشی به افکار سوسیالیستی در فضای دانشگاهی آن شدیداً رواج داشت، گروهی از دانشجویان ایرانی مقیم این کشور جذب این تفکرات شدند و در بازگشت به کشور، این گرایش را معرفی کردند.

● بر این اساس می‌توان گفت جنبش چپ ایران حاصل ورود اندیشه‌های چپ گروا‌یانه از دو منطقه قفقاز و آلمان بوده است؟

بله، درست است. در این میان، جریان چپ متأثر از آلمان جنبه علمی و اندیشه‌ای داشت؛ یعنی از طریق حوزه علمی آلمان و عمدتاً توسط افرادی همچون دکتر تقی ارانی و همفکران او به ایران وارد شد. ارانی پس از بازگشت به ایران روزنامه «دنیای» را منتشر کرد، همفکران او به مرور افزایش یافتند، بعد از مدتی دستگاه امنیتی رضاشاه همگی آنها را دستگیر کرد. این گروه بعداً به ۵۳ نفر مشهور شدند و هسته اصلی و مرکزی حزب توده را همین‌ها شکل دادند. از این زمان به بعد، چپ‌گرایی در ایران تابع تحولاتی بوده که در اندیشه‌های چپ در روسیه و اروپا رخ داده است، به‌طور مثال بعد از جنگ جهانی دوم در روسیه، در دوره استالین، که مصادف با دو قطبی شدن جهان بود، شکافی در اندیشه‌های چپ‌گرایانه روسی در یوگسلاوی پدیدار گشت که معادل همان هم در حزب توده ایران به‌وجود آمد؛ بدین ترتیب که خلیل ملکی و گروه او از حزب توده جدا شدند و گروه چپ متمایزی را تأسیس کردند که در حوزه سیاسی خواستار استقلال بود، ولی همان افکار و اندیشه‌های چپ مارکسیستی را دنبال می‌کرد. با ظهور جنبش‌های چپ مارکسیستی در آسیا، چین، ویتنام، کامبوج، امریکای لاتین (نظیر کوبا) و... نمونه‌هایی نیز با تقلید از مرام و مسلک آنها در ایران شکل گرفتند؛ فداپایان خلق و گروه جزنی و گروه‌هایی که به سمت جنگ‌های چریکی روی آوردند و الگوی مبارزاتی و فکری آنها نه لنین و استالین، بلکه مانو و کاسترو بود مواردی از این نمونه‌هاست. بنابراین هر تحولی که در تفکر چپ مارکسیستی در جهان اتفاق می‌افتاد عیناً در ایران نیز نمود پیدا می‌کرد.

تحولات پیچیده‌ای که در اروپای مرکزی در مشی و مرام چپ‌گرایی رخ داد نیز بی‌تأثیر بر چپ‌گرایی در ایران نبود. می‌دانیم که مرکز این تحولات فرانسه و ایتالیا بود. به تدریج که جنگ سرد پایان می‌یافت و به‌ویژه بعد از فروپاشی شوروی، آموزه‌های چپ و ایده‌های تمدنی که آنها تبلیغ می‌کردند با موانع جدی مواجه شد، از این رو تحولاتی یافت. در عمل در کشورهای حوزه اروپای غربی این تحولات زودتر خودش را نشان داد. بنابراین حزب سوسیالیست ایتالیا اسم خود را عوض کرد و در فرانسه، حزب کمونیست مشی خود را سوسیالیستی

نمود. با دستیابی به آثار دوران نوجوانی مارکس، در حوزه افکار مارکسیستی، جریان چپ نو مطرح گردید؛ یعنی تفاسیر متفاوتی از مارکسیسم طرح شد که در آن بیشتر به روبرنا و به‌ویژه فرهنگ توجه شد تا اقتصاد؛ یعنی عوامل و ابزار و فرم‌اسیون‌های تولیدی و اقتصادی.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، در حوزه دانشگاهی نیز این چنین گرایش‌هایی به‌وجود آمد. همان‌گونه که تحولات مارکسیستی در جهان تدریجاً پیچیده شده است، در ایران نیز جنبش چپ با پیچیدگی‌های بسیاری همراه است و در حال حاضر ما وارث چندین جریان هستیم؛ جریان اول که عمدتاً به دنبال اصلاحات اجتماعی بوده و از ایده‌های دکابریست‌های روسی قفقاز متأثر است؛ جریان دوم، که عمدتاً حزب توده و بازماندگان و وارثانش نمایندگان آن محسوب می‌شوند، خواهان بیوستن ایران به اردوگاه کمونیستی، یعنی شوروی بود؛ گرچه در آغاز مطابق تعالیم لنین از بورژوازی ملی و دولت ملی در ایران حمایت می‌کرد. نمایندگان این جریان در ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، پراکنده شدند و بیشتر آنها عمدتاً به روسیه و به کشورهای اروپای شرقی پناه بردند. در این زمان نیز باز اندیشه چپ دچار تحولاتی شد؛ جریان سوم به دنبال نهضت استقلالی بود و بیشتر بعد اجتماعی مارکسیسم را تبلیغ می‌کرد. با تحولی که هم‌اکنون با آن روبه‌رو هستیم، هر کدام از این جریان‌ها در حوزه اجتماعی به دنبال یک سلسله دستکاری‌های مبتنی بر اندیشه‌ها و افکار خودشان هستند؛ یعنی این‌گونه نیست که مارکسیسم جریان فکری منفعلی در ایران باشد. حتی می‌توان گفت جریانی که در دانشگاه‌ها در قالب متون درسی دانشگاهی و در بعضی از نوشته‌ها، جایی برای ابزار وجود یافته نیز به دنبال تحول اجتماعی و تغییر ساختارهاست.

این جریان در رشته‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی و علوم سیاسی قدرتمندتر از دیگر رشته‌هاست. در زمان جنگ و دوران سازندگی، که توجهات بر جنگ و بازسازی متمرکز گشت و به نوعی از محیط‌های دانشگاهی غفلت شد، این جریان به‌شدت مشغول به کار و اندیشه‌پردازی بود، به‌گونه‌ای که اندیشه‌های مارکسیستی توسط آنها پردازش شد، در فصلنامه‌ها و نشریات علمی منتشر گردید، در کلاس‌های درس، تدریس شد و تدریجاً از طریق مطبوعات و... وارد ادبیات سیاسی ما گردید و حتی تحولات سیاسی، اجتماعی و... بر مبنای این دیدگاه تحلیل شد و در قالب مقاله، کتاب و پایان‌نامه‌های دانشگاهی منتشر گردید.

● به‌طور کلی مبانی و اصول ایدئولوژی چپ چه بود و این مبانی با اصول جامعه ایرانی چقدر همخوانی داشته است یا دارد؟

خصلت عجیب افکار چپ و سوسیالیستی این است که قابلیت تلبیس و آلیاژی بالایی دارند و به سرعت می‌توانند به معضلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی،

نزدیک شده و دیدگاه خود را درباره این معضلات به گونه‌های مألوف و با واژگان آشنای زبان رایج بیان کنند و راه‌حلهایی را که عمدتاً ساختار شکن هستند، پیش روی قرار دهند، به‌طور مثال واژه یا مفهوم عدالت از جمله واژگانی است که در همه فرهنگ‌ها و زبان‌ها وجود دارد. نمی‌توان یا کمتر می‌توان فرهنگی را یافت که واژه عدالت یا معادل عدالت در آن نباشد. در ایران موضوع عدالت از دوران باستان تا قرون معاصر در متون فلسفی، دینی و... همواره مطرح بوده است؛ از جمله در نهج‌البلاغه حضرت علی(ع) بر اهمیت این موضوع بسیار تأکید شده و مشهور است که می‌گویند حضرت به دلیل شدت عدالتش شهید شد. بنابراین به دلیل طرح و استمرار تاریخی مفاهیم عدالت و ظلم و دیگر مفاهیم مشابه آمادگی فکری برای جذب شدن به این ایده و گروه‌هایی که آنها را بیان می‌کردند در ایرانیان وجود داشت، منتها بحث بر سر محتوا و بار معنایی عدالت بود؛ عدالتی که در سیاست‌نامه‌ها و نیز متون مذهبی ما — به‌ویژه نهج‌البلاغه و تفاسیر قرآن — مطرح گردیده و آنچه از سیره ائمه اطهار(ع) نقل شده است با عدالت سوسیالیستی — مارکسیستی تفاوت دارد.

نکته دومی که سبب جذابیت این اندیشه‌ها می‌شد موضوع مبارزه با استعمار و مخالفت با امپریالیسم بود. ایران در دوران باستان یک ابرقدرت بود، با فروپاشی خلافت و تأسیس سلسله صفویه این اقتدار دوباره احیا شد و حتی تا زمان قاجاریه کمابیش تداوم یافت. از زمان جنگ‌های روسیه با ایران و تحمیل عهدنامه‌های گلستان و ترکمانچای، به‌تدریج این قدرت و اقتدار رو به زوال گذاشت، از سوی دیگر ذهنیت تاریخی ما با نفوذ و سلطه بیگانه به‌شدت مخالف بود؛ بنابراین زمانی که موضوع مخالفت با امپریالیسم و سلطه انگلستان و روسیه در ایران مطرح شد، خیلی سریع در میان بخش عمده‌ای از جامعه جا باز کرد.

بنابراین در تحلیل این پدیده باید رویکرد ترکیبی داشت و به خاصیت آلیاژی آن، که خیلی زود خود را با محیط وفق می‌دهد و با وضع موجود هماهنگی و ترکیب پیدا می‌کند، توجه کرد.

می‌توان گفت که عدالت و مبارزه با امپریالیسم دو اصل مهم آیدئولوژی چپ سوسیالیستی — مارکسیستی در ایران بود. موضوع بعدی سکولاریسم است. تفکیک و جدایی دین از سیاست ابتدا در مرام‌نامه‌های احزاب مارکسیستی مطرح شد. اتفاقاً همین بحث سبب شد بسیاری به‌رغم جذابیت شعارها و آرمان‌های این جریان، از آن کناره گیرند و با دیده تردید به آن بنگرند، و گرنه برنامه‌های دیگر، مثل تقسیم اراضی و مالیات‌های مستقیم و قانون هشت ساعت کار، به دلیل شرایط تاریخی خاص آن زمان که کارگران ایرانی گرفتار آن بودند، فاقد جذابیت نبود. کشاورزانی که روی زمین‌های اربابی کار می‌کردند و مالیات‌های سنگینی پرداخت می‌نمودند و کارگرانی که در کارگاه‌های شهری مشغول کار بودند و بر اثر نفوذ کالاهای خارجی در

وضعیت بدی قرار داشتند، حتی آنهایی که از وابستگی و نفوذ اجانب نگران و ناراحت بودند، جذب این آموزه‌ها می‌شدند. چپ‌گرایان در ترویج سکولاریسم و آزادی اندیشه و مذهب با موانع مستحکمی مواجه شدند. اعتقادات دینی مردم و وجود پایگاه اجتماعی قدرتمندی همانند روحانیت، که مدافع دین بود، از جمله این موانع محسوب می‌شدند. روحانیان در این زمان بی‌تفاوت نبودند و نسبت به این‌گونه افکار و اندیشه‌ها موضع می‌گرفتند. اتفاقاً جبهه‌گیری‌های مرحوم شیخ فضل‌الله و اطرافیان ایشان در مخالفت با همین موضوعات بود. گروه‌های چپ بیشتر از اینکه — براساس ادعای خودشان — با لیبرالیسم مبارزه کنند با تفکر روحانیت مبارزه می‌کردند.

بعدها آنها متوجه شدند که با وضعیتی که از نظر فکری، جامعه ایران دارد، نمی‌توانند افکارشان را تبلیغ و ترویج کنند و به‌ناچار و در ظاهر به تغییراتی دست زدند تا خود را مطابق تفکر و گرایش عمومی و کلی جامعه نشان دهند. یکی از نمونه‌های مشهود این تغییرات مواضع حزب عدالت خراسان است.

در توضیح باید گفت که در سال ۱۹۱۸ م. حزب عدالت در باکو تأسیس شد و یک‌سال بعد از آن حزب کمونیست در رشت و خراسان تأسیس گردید. بعد از تحولاتی که با روی کار آمدن رضاخان اتفاق افتاد و قضایای مربوط به مرحوم بهلول گنابادی در موضوع مخالفت با کشف حجاب، رهبران این حزب، که عمدتاً در مشهد بودند، متوجه شدند نمی‌توانند به آسانی در اذهان جامعه ایران نفوذ کنند، بنابراین اسم خود را از حزب عدالت به حزب رنجبران تغییر دادند و در مرام‌نامه خود تغییرات اساسی ایجاد کردند، به‌طوری‌که مثلاً در مرام‌نامه اولی دین آقیون توده‌ها معرفی گردیده، در حالی که در دومی از روحانیت تمجید شده است.

این اقدام ریشه در همان خاصیت آلیاژی افکار چپ دارد که وقتی با مانع مواجه می‌شود، به جای رفع مانع، می‌کوشد راهی برای نفوذ محتوای خود در درون آن بیابد و با حفظ ظاهر و پوسته، محتوا را از درون، از آن خود کند.

احزاب کمونیستی در دوران رضاشاه با شدتی که وی در مواجهه با مخالفان داشت و کارهایی که پلیس سیاسی او می‌کرد تقریباً در ایران ریشه‌کن شده بودند و فضا به‌شدت بسته شده بود. حتی اعضای حزب رنجبران مشهد هم دستگیر شدند. در مجموع رضاشاه فکر مارکسیستی را در ایران در نطفه خفه کرد، به‌گونه‌ای که توان فعالیت از آنها گرفته شده بود. اما بعد از اشغال ایران به دست متفقین و سقوط رضاشاه، فضا و امواج جدیدی پدیدار شد و افرادی که به خارج فرار کرده یا در زندان اسیر و گرفتار شده بودند دوباره امکان فعالیت پیدا کردند. اتفاقاً روس‌ها در این مقطع، به دلیل اتحاد یا اتفاقی که با انگلستان و آمریکا داشتند، متمایل نبودند که در ایران حزب کمونیستی ایجاد شود و با تشکیل حزب کمونیست در ایران موافق نبودند، اما طی مکاتبات

هواداران مارکسیسم — لنینیسم در ایران با استالین، سرانجام تصمیم بر این شد که برای حزب کمونیست ایران، نام «توده» برگزیده شود تا تحریک‌کننده نباشد، همچنین فراگیری داشته باشد و بتواند همه توده‌ها را شامل شود، دلیل دیگر هم البته ترس از موضع‌گیری و مخالفت بریتانیا بود. حتی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز همین رویکرد و ملاحظه‌کاری دیده می‌شود، به‌طور مثال در گفت‌وگوهای احسان طبری با استاد مصباح و دکتر سروش در اوایل انقلاب، طبری به این مطلب اشاره کرده که حزب توده، حزبی سیاسی است و یکی از ویژگی‌های آن آزادی مذهب است و پیروان هر مذهبی می‌توانند عضو این حزب شوند و حزب مخالفی با مذهب ندارد و اعضای این حزب کار سیاسی انجام می‌دهند.

در اندیشه‌های مارکس چهارچوبی برای تحلیل انقلاب‌ها و تحولات اجتماعی وجود دارد که بر واقعیت‌ها و سیر تحولات اقتصادی — اجتماعی منطبق است، مثلاً اینکه اول باید جامعه صنعتی شود، بعد طبقه کارگر رشد کند و منازعه میان طبقه کارگر و سرمایه‌دار به‌وجود آید و بعد طبقه کارگر به خودآگاهی تاریخی برسد و وارد فرایند اعتراض و انقلاب شود. اما لنین، با طرح اندیشه حزب پیشرو، تحولی در اندیشه مارکسیستی پدید آورد. او می‌گفت ما نمی‌توانیم منتظر بمانیم تا فرایند تحولات تاریخی برای روسیه طی شود، بنابراین باید حزب پیشرویی که هیچ کاری جز اندیشه و عمل انقلابی نداشته باشد تأسیس شود تا فرایند انقلاب را تسریع کند و با دستیابی به قدرت سیاسی به شکل مهندسی معکوس، جامعه را از وضعیت فئودالی خارج، و به سوسیالیسم هدایت کند. به همین دلیل در ایران نیز احزابی تأسیس شدند که همانند حزب کمونیست روسیه، وظیفه خود را خارج کردن ایران از بافت سنتی و به‌زعم خودشان فئودالی و رساندن آن به سوسیالیسم می‌دانستند.

● **شما به این نکته اشاره کردیم که رضاخان احزاب چپ‌گرای ایرانی را قلع و قمع کرد، این در صورتی است که این احزاب حکومت رضاخان را تأیید کردند. اگر امکان دارد در این باره توضیح بفرمایید.**

یکی دیگر از ایده‌های لنین، تأمل در علل تأخیر انقلابات سوسیالیستی در اروپای غربی بود که مطابق پیش‌بینی مارکس باید به وقوع می‌پیوست و زمان آن فرا رسیده و انقلابی رخ نداده بود. لنین معتقد بود که عامل تأخیر انقلاب استعمار مشرق‌زمین است، از همین رو برای بازگرداندن وضعیت انقلابی به کشورهای سرمایه‌داری، باید مستعمرات آنها را آزاد کرد. به همین دلیل وی معتقد بود طبقه کارگر آن جوامع خوی مبارزه خود را از دست داده‌اند و برای بازگرداندن خوی انقلابی به این جوامع باید به حلقه‌های ضعیف آن فشار وارد آورد، یعنی مستعمرات را آزاد کرد تا در نتیجه آن روابط استعماری سرمایه‌دار و کارگر دوباره

برقرار، و فرایند اعتراض و انقلاب آغاز گردد. از همین‌رو برای کشورهای مستعمراتی که عمدتاً وضعیت آنها فئودالی توصیف می‌شد و کارگران صنعتی در آنها بسیار اندک بود این تز مطرح شد که باید ابتدا بورژوازی ملی در این کشورها زنده شود و جان گیرد و با راه انداختن نهضت استقلال طلبانه و در اختیار گرفتن قدرت و حاکمیت در این کشورها، از استعمار و استثمار مردم این سرزمین‌ها ممانعت کند؛ فرایندی که خواهد توانست در احیای روابط استعماری سرمایه‌دار — کارگر در کشورهای استعماری مؤثر افتد، برای همین احزاب سوسیالیست این کشورها باید مطابق برنامه لنن، منطق با وضعیت این کشورها، تغییر مرام و روش بدهند. در مورد ایران، تحلیل عمده این بود که بورژوازی ملی ایرانی خواهد توانست دست امپریالیسم را قطع کند و منافع بریتانیا یا همان قدرت استعماری در ایران را منقطع سازد. به این ترتیب طبقه کارگر در بریتانیا نیز دوباره زنده خواهد شد و روح انقلابی خود را باز خواهد یافت. برای همین در زمان رضاشاه، افرادی مثل سلیمان میرزا اسکندری و برادرش سلیمان محسن — که وزیر معارف در دوره رضاشاه بود — حکومت وی را گامی به سمت رسیدن به سوسیالیسم می‌دانستند؛ البته بعدها، زمانی که آنها متوجه شدند رضاشاه با انگلیسی‌ها همکاری می‌کند، مواضع خود را تغییر دادند. این هم نشانه دیگری از خصلت توجه‌گرایانه، ایزاری و انگلی تفکر چپ در ایران است. جالب است که این تابعیت از نظر روسیه کمونیستی، ضابطه معینی نداشت.

در مواضع سیاسی نیز همین‌گونه عمل می‌کردند، مثلاً زمانی که صحبت از واگذاری امتیاز نفت شمال مطرح شد، حزب توده ابتدا با واگذاری مخالفت کرد، اما وقتی که شوروی در اخذ امتیاز پافشاری نمود، با واگذاری امتیاز به شوروی موافقت کرد.

در چنان اوضاع و احوالی اندیشه‌ها و افکاری که آنها تبلیغ می‌کردند بسیار اغواکننده بود و همین مسئله سبب شد بخش‌هایی از جامعه جذب آنها شوند که البته عموماً انسان‌های اندیشمندی نبودند و به کنه معتقدات و آثار و پیامدهای افکار آنها آگاهی نداشتند، به طور مثال از روحانیون فردی را نمی‌بینید که جذب این افکار شده باشد.

بخش عمده‌ای نیز که جذب این گروه‌ها می‌شدند بیشتر نگرشی انتقادی داشتند و از وضع موجود ناراضی بودند. این اندیشه‌ها به‌هررو، تحرک اجتماعی ایجاد می‌کرد و در جامعه‌ای که مردم از وضعیت اجتماعی و سیاسی خود ناراضی، و به طور طبیعی خواهان تغییر وضع موجود بودند زمینه اجتماعی برای پذیرش این افکار فراهم بود.

● در بحث ترکیب‌پذیری این اندیشه‌ها، بحث عدالت را به صورت مقوله‌ای بنیادی مطرح، و به این مسئله اشاره کردید که وقتی این افکار در جوامع با موانعی روبه‌رو می‌شدند متناسب

با شرایط آن جامعه تغییر می‌کردند. خط قرمز این احزاب و آن اندیشه‌های که دیگر از آن گذر نمی‌کردند چه بود؟

در تفکر چپ دو بحث مطرح بود: از نظر ایدئولوژی آنها برای خود غایتی تعریف کرده بودند که همان غایت اندیشه مارکسیستی یا تحقق سوسیالیسم، یعنی جامعه‌ای بدون طبقه بود. مطابق نظریه مارکس، طبقه براساس رابطه‌ای شکل می‌گیرند که گروه نسبتاً کثیری از افراد یک جامعه با ابزار و عوامل تولید دارند، به‌طور مثال در جوامع صنعتی کارگران کسانی هستند که فقط مالک نیروی کار هستند و عوامل دیگر تولید در اختیار آنها نیست و سرمایه‌داران کسانی هستند که دیگر ابزار و عوامل تولید را در اختیار دارند، ولی کار تولیدی نمی‌کنند. می‌دانیم که مارکس ثروت یا همان ارزش را نتیجه کار تولیدی می‌دانست، به همین جهت برای کارگران، به دلیل اینکه منشأ اصلی تولید ثروت و ارزش هستند، احترام و همچنین پیش‌قراولی در تحولات اجتماعی به سوی سوسیالیسم قائل بود. سوسیالیست‌ها، به‌رغم تلاش‌های فراوان و تحمیل هزینه‌های مختلف به خود و دیگران، بعد از گذشت بیش از یک قرن هنوز در دستیابی به این هدف ناکام ماندند و این ایده هنوز هم محقق نشده است. حتی در شوروی نیز برابری، در حوزه‌هایی، به صورت مصنوعی ایجاد شده بود. جرج ارول در رمان «مزرعه حیوانات» به ظرافت توضیح داده است که این ایده‌ها در عمل چگونه ناکامی خود را در برابری نشان دادند. او در این کتاب جمله زیبایی دارد: «All of the animals are equal but some of them are more equal»؛ یعنی همه حیوانات مساوی‌اند، اما عده‌ای مساوی‌ترند. آنهایی که مساوی‌تر هستند در واقع گروهی هستند که مدیریت حزب کمونیسم در دست آنهاست، یا شایستگی بیشتری دارند، بنابراین باید از منابع بیشتری بهره ببرند. بعدها هم کتابی درآمد با عنوان «نومن کلانورا» که در آن نشان داده شد چگونه در نظام کمونیستی، طبقه جدیدی از رهبران حزب کمونیست شکل گرفت که افراد آن از امکانات ویژه‌ای به نسبت دیگران برخوردار بودند.

جمله معروفی است متعلق به مادر برژنف؛ وقتی مادر او خانه و ماشین‌های پسر خود را دید، گفت: وای اگر بلشویک‌ها برگردند... و نمی‌دانست که پسرش خود بلشویک است!

می‌توان گفت با وجود ناکامی‌های فراوان و انشقاق‌هایی که در این اردوگاه رخ داده است، آنها هنوز هم ایده برابری طبقاتی، برابری زنان و مردان، دفاع از حقوق کارگران، بحث امپریالیسم جهانی و دفاع از اردوگاه سوسیالیسم را کنار نگذاشته‌اند.

اندیشمندان این جریان همواره کوشیده‌اند، ایده‌های خود را با توجه به اقتضات محیط طرح و ترویج کنند و به پیش ببرند، به طور مثال چپ‌گرایان ایرانی ایده برابری جوهری از برابر خداوند را، که در اصل توحید متجلی است، گرفته و از جامعه بدون طبقه توحیدی

می‌توان گفت که عدالت و مبارزه با امپریالیسم دو اصل مهم ایدئولوژی چپ سوسیالیستی — مارکسیستی در ایران بود. موضوع بعدی سکولاریسم است. تفکیک و جدایی دین از سیاست ابتدا در مرام‌نامه‌های احزاب مارکسیستی مطرح شد

سخن گفته‌اند.

بحث دوم، راه رسیدن به مقصد است که از نظر آنها از مجرای تغییرات انقلابی و ساخت‌شکنانه می‌گذرد. چپ‌گرایان ایران هنوز هم نوعاً به این ایده وفادارند و در هر حادثه و پدیده‌ای به دنبال یافتن فرصتی برای این تغییرات هستند. در مواقعی حتی می‌توان گفت که اصل تغییر برای آنها به صورت یک هدف و آرمان درآمده است. بنابراین چپ‌ها، لاقلاً در ایران، هنوز هم به این دو مقوله یا مبحث وفادارند.

● **آقای قیصری در مورد وجوه تمایز مارکسیسم سنتی با چپ نو در ایران توضیح دهید. آیا می‌توانیم در ایران جنبش‌هایی را پیدا کنیم که متأثر از چپ نو باشند؟**

مارکسیسم عبارت است از فلسفه، اندیشه، ایدئولوژی و آرمانی است که از زمان مارکس تا به حال تحول بسیاری پیدا کرده و شقوق مختلفی یافته است. از دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به بعد، به تدریج بخشی از اندیشه‌های مارکسیستی، که اندیشه‌های فلسفی مارکس جوان است، تحلیل و این مسئله آشکار شد که مارکس در دوره جوانی بیشتر به حوزه ایده و تأثیرات آن علاقه‌مند بوده است تا ماده. می‌دانیم که در اندیشه هگلی، ایده تعیین‌کننده است، ولی در اندیشه مارکسیستی ماده، بررسی اندیشه‌های دوره جوانی مارکس — که تحت تأثیر هگل بود — هم‌زمان بود با اشکالاتی که به رژیم استالین گرفته می‌شد؛ به‌ویژه در کمبود انقلاب مجارستان در ۱۹۵۶ م. توسط نیروهای شوروی و اشغال پراگ در ۱۹۶۸ م. و درهم کوبیدن رژیم دویچک در چکاسلوواکی توسط روسیه و اعضای پیمان ورشو. بدین ترتیب رویکرد جدیدی در میان مارکسیست‌ها به‌وجود آمد که چپ نو نام گرفت. این جریان فکری ترکیبی از گرایش‌های مختلف بود که از آن به مارکسیسم اروپایی یاد می‌کنند و عمدتاً حول نشریه «New Left Review» سامان یافت. این نشریه که در ۱۹۶۰ م. منتشر شد و انتشار آن تاکنون ادامه دارد، در آغاز بیانگر دیدگاه‌های تجدیدنظرطلبانه در مارکسیسم ارتدکس، به‌ویژه در حزب کمونیست بریتانیا، بود. اولین جنبش صلح ضد هسته‌ای را آنها رهبری فکری می‌کردند. افرادی همچون، سایرمرک اینتایر، چارلز تیلور، ای. پی. تامپسون، دیدگاه‌های خود را درباره اخلاق مارکسیستی انسان‌گرایانه از طریق این نشریه منتشر می‌کردند. این نشریه آغازگر رهیافت نو و متفاوت در فهم فرهنگ عمومی و پیشنهاددهنده طرح‌های ابتکاری برای دموکراتیزاسیون ارتباطات در جهان صنعتی مدرن بود. افرادی همچون استیوارت هال و ریچارد ویلیامز به این ایده‌ها بیش از دیگران توجه کردند. در سال‌های بعد، با انتشار مقالاتی از لوی اشتراوس و ارنست مندل به فلسفه قاره‌ای توجه شد و به جای مسائل اروپایی، نگاه‌ها به سمت مسائل جهان سوم و از جمله وضعیت کوبا، الجزایر، ایران و

مستعمرات پرتغال جلب گردید. مقالات این حوزه‌ها عمدتاً جامعه‌شناسی تطبیقی و تحلیل طبقاتی بود.

در مباحث سال‌های بعد، جامعه مدنی، به‌ویژه با در نظر گرفتن اندیشه‌های گرامشی، در کانون توجه قرار گرفت. تز اصلی در این مقوله این بود که سوسیالیسم ابتدا باید در درون جامعه مدنی مسلط شود، و این پیش‌شرط یا مقدمه تسلط سوسیالیسم در سطح قدرت و حکومت است؛ تزی که احزاب کمونیست کشورهای اروپایی پذیرفتند و برای مدتی دنبال کردند. از دهه ۱۹۷۰ م. به بعد، با معرفی افکار شمار زیادی از مارکسیست‌های جدید، چون لوکاچ، آلتوسر، مکتب فرانکفورت، سارتر، کلتی، نیکوس پولاتزاس، گوران تربورن، ریچارد ویلیامز، تام نارین، اریک اولین رایت، ارنست مندل، فرد هالیدی، رالف میلی باند، هابرماس، بندیکت اندرسون، امانوئل والرشتاین، مواجه هستیم که همگی نگاه متفاوتی به اندیشه‌های مارکس دارند. آنها جامعه‌شناسی تاریخی نوین، ماتریالیسم فرهنگی و تاریخی پست‌مدرنیسم مارکسی و... را عمدتاً مبتنی بر آثار و اندیشه‌های دوران جوانی مارکس و با عنایت به تحولات کشورهای اروپایی همچون جنبش‌های دانشجویی، زنان، جنگ‌های استقلال‌طلبانه و... بررسی کرده‌اند.

در توضیح علل این تحول می‌توان گفت آنچه به ظهور تفکر چپ نو انجامید و عرصه جدیدی را باز کرد، دوگانگی موجود در دل اندیشه مارکسیستی بود که مارکسیسم ارتدکس به بخشی از آن توجه می‌کند و تفکر چپ نو به بخشی دیگر آن. این دوگانگی همان مفهوم زیربنا و روبناست. یکی از بنیان‌های ایدئولوژی مارکسیسم بحث تفکیک موضوعات به زیربنا و روبناست. مطابق اندیشه مارکسیستی، زیربنا آن نیروی هویت‌بخشی است که همه چیزها انرژی و توان خود را از آن می‌گیرند. عوامل اقتصادی در این حوزه قرار می‌گیرند. فرهنگ، سیاست، حقوق و روابط اجتماعی هم از بحث‌های روبنایی هستند. براساس اندیشه مارکسیسم کلاسیک، زیربنا اساس است که در مورد ابزار تولید و افرادی که این ابزار را در اختیار دارند صحبت می‌کند. این در حالی است که متفکران جریان چپ نو ابتدا رابطه‌ای تعاملی بین روبنا و زیربنا قائل شدند و بعدها گفتند که روبنا در حوزه‌هایی استقلال دارد و هویت آن تابع شرایط زیربنا نیست. آنها به این نتیجه رسیدند که مقوله‌هایی مثل هنر و سیاست هویتی استقلالی دارند و لزوماً به زیربنا وابسته نیستند. پس حوزه روبنا در اندیشه‌های چپ نو همانند زیربنا اهمیت پیدا کرد.

نکته دوم در بحث نظام سلطه این است که مارکسیسم ارتدکس می‌گفت نظام سلطه در اختیار مالک عوامل و به‌ویژه ابزار تولید است و اوست که نظام سلطه را مدیریت می‌کند. مارکسیست‌های نو می‌گفتند که ایدئولوژی نیز، در تثبیت و تداوم سلطه، سهم مهمی دارد و کسانی که این ایدئولوژی و ذهن‌ها

را در اختیار دارند نظام سلطه را تعریف می‌کنند. بنابراین دستگاه‌هایی که تولید ایده می‌کنند و محتوای این ایده‌ها و روابط آنها با اجتماع و با یکدیگر، به اندازه زیربنا مهم است. بنابراین در توجیه سلطه گفتند که اگر در جایی انقلاب اتفاق نمی‌افتد فقط به خاطر این نیست که شما مالکیت را از آن طبقه می‌گیرید، بلکه بحث تغییر ذهن‌ها هم مطرح است. آنها اظهار می‌کردند که ایدئولوژی به اندازه ابزار و مسائل اقتصادی اهمیت دارد. بنابراین در بقای یک رژیم دو سطح را مطرح می‌کردند: یکی سطح ایدئولوژی و ایده‌ها، و دیگری سطح ماده و زیربنا؛ یعنی هم ماده و هم ایده سبب بقای نظام سرمایه‌داری شده است. تز اجتماعی شدن سوسیالیسم، در واقع هم مقابله با سلطه ایدئولوژی بود و هم پیش‌نیازی برای دستیابی به قدرت برای تحقق سوسیالیسم.

● **به لحاظ عملی نیز مارکسیست‌ها شیوه‌های مختلفی برای مبارزه داشتند؟ آیا چپ نو، به‌رغم تنوع و تعدد دیدگاه‌ها، بر شیوه خاصی از مبارزه، مثل جنبش دانشجویی، تأکید می‌کند؟**

بحث اجتماعی کردن مبارزه پروژه‌ای بوده است که آنها همیشه آن را تعقیب کرده‌اند. البته این ایده را ابتدا لنین و یک حزب پیشرو هدایت و رهبری می‌کرد و سپس به طبقه روشنفکران منتقل شد. بعدها مبارزه اجتماعی شکل گسترده‌تری پیدا کرد و از مبارزه به شکل جنبش اجتماعی درآمد. درحال حاضر و در عصر پست‌مدرن، چون این جریان بیشتر با جنبش‌های نوین همسویی دارد، در رهبری نیز مرکزی وجود ندارد. به همین دلیل ایده‌های مارکسیستی به جنبش‌های دانشجویی، زنان و کارگری، که رهبری متمرکزی ندارند، وارد شده است.

مارکسیسم ارتدکس می‌گفت خصلت انقلابی زمانی به‌وجود می‌آید که روابط استعماری و استثمار میان طبقات مستقر شود و در آنجا، طبقه کارگر به هویت خود آگاه گردد. ولی در جریان چپ نو، چپ‌گرایان به دلیل اهمیتی که برای روبنا قائل هستند، دو وظیفه برای خود قائل‌اند: اول اینکه ایدئولوژی نظام سلطه را به نقد بکشند و تناقضات آن و نیز این مسئله را نشان دهند که چگونه این ایدئولوژی نظام سلطه را بازتولید می‌کند، سپس این نقد را به همه حوزه‌ها گسترش دهند و مناسبات نظام سلطه را در همه زمینه‌ها به نقد کشند. به عبارت دیگر به‌جای نقد سیاسی، نقد اجتماعی قدرت را مدنظر قرار دادند؛ دوم اینکه از لابه‌لای این نقد سبب خودآگاهی جامعه شوند؛ یعنی در نتیجه نقد دستگاه‌های سلطه‌گر در همه عرصه‌ها باید آگاهی لازمه تحرک و جنبش در جامعه به‌وجود آید.

طبیعی است که میان قشرهای مختلف جامعه، دانشجویان، به دلیل جایگاهی که دارند، آسان‌تر وارد این فرایند می‌شوند. تفاوتی که میان چپ‌های نو با کلاسیک وجود دارد این است که دیگر حزب متشکل و

سازمان‌یافتگی وجود ندارد و آنها به‌جای آنکه بر تحول تاریخی برای رسیدن به آگاهی اجتماعی تأکید کنند می‌گویند ما می‌توانیم با آگاهی‌بخشی، جامعه را متحول سازیم. در آنجا (مارکسیسم کلاسیک) طبقه کارگر آوانگارد بود، ولی در اینجا (چپ نو) به همه قشرهای اجتماعی سرایت کرده است. بنابراین آنها عرصه مبارزه را از طبقه کارگر به همه تسری دادند.

● آیا فقط روش در گروه‌های چپ متفاوت شده یا اینکه غایت نیز در نظر آنها تفاوت پیدا کرده است؟

این ایدئولوژی و جریان نه‌تنها در روش‌ها، بلکه در ایده نیز خیلی پیچیده شده است. در اوایل پیروزی انقلاب، کتاب‌هایی چاپ می‌شد به نام «مارکسیست به زبان ساده». یکی از دلایل چاپ این کتاب‌های ساده، مخاطبان آن بود. در اندیشه‌های مارکس و انگلس، کارگران در همه دنیا مخاطب قرار می‌گرفتند و به دلیل همین مخاطبان، کتاب‌ها باید به زبان ساده نوشته می‌شد. برعکس زمانی که نگاه فلسفی با چپ نو به عرصه آمد، فکر مارکسیسم بسیار پیچیده مطرح شد. درحال حاضر دیگر با مارکسیسم به زبان ساده رویه‌رو نیستیم. این اندیشه نو خودش را با هگل پیوند داده، با پدیده پست‌مدرن همسو کرده و همین‌طور در درون مدام در حال تحول و تغییر است. بنابراین پیچیدگی و تفاوت فقط مختص بحث تاکتیک‌ها نیست، بلکه اندیشه‌های آنها نیز بسیار پیچیده شده است. فهم این اندیشه‌ها هم آسان نیست. هرچه نظام سرمایه‌داری خود را پیچیده‌تر کرده، این فکر نیز خود را پیچیده‌تر نموده است.

● می‌توانید مصادیق آن را مطرح کنید؟

مصادیق آن را می‌توان در تحولی که در مقالات نشریه «New left Review» رخ داده است و نیز در آثاری که نویسندگان این اردوگاه جدید در تحلیل تحولات تاریخی، مبارزات طبقاتی، فرهنگ، جامعه مدنی و... نوشته‌اند کاملاً مشاهده کرد. در ایران نیز به‌ویژه از نیمه دوم دهه ۱۳۶۰ این تحول در نوشته‌های مارکسیستی رخ داد که مصادیق آن را می‌توان در مقالات نشریه اطلاعات سیاسی اقتصادی، آثار موردی که در تحلیل تاریخ ایران، به‌ویژه مباحث توسعه اقتصادی نوشته شد کاملاً مشاهده کرد. اکثر آثار نویسندگان چپ نو در این سال‌ها ترجمه، یا معرفی و در دانشگاه‌ها تدریس شدند. جامعه فکری ایران تا این زمان اطلاع چندانی از مارکسیسم اروپایی نداشت و آثار چندانی درباره مکتب فرانکفورت، جامعه‌شناسان پسا‌مارکسیست، پست‌مدرنیست‌های متأثر از مارکس و... در اختیار نبود. در این سال‌ها، آثار انبوهی در این باره تولید شد، به‌طوری‌که بر گفتمان‌های سیاسی مسلط جامعه نیز تأثیر گذاشت، مثلاً مفهوم جامعه مدنی، که اساساً توسط چپ نو — گرامشی و مفسران او — مفهوم‌سازی شده بود، به سطح گفتمان سیاسی برکشیده شد و این به دلیل تلاش مروجان این ایده‌ها در جامعه به‌ویژه در سطح دانشگاه‌ها، بود. البته بعد از طرح این موضوع، آقای خاتمی کوشید، تفسیری بومی‌تر از آن مطرح کند و در مصاحبه‌ای گفته بود که جامعه مدنی ما ریشه در مدینه‌النبی دارد. البته نه خود ایشان و نه دیگران توجهی به باز کردن بحث از خود نشان ندادند و عملاً همان تفسیر چپ‌گرایانه مسلط شد.

مرحمتا قنبرعلی‌زاده

● جناب آقای دکتر، اگر امکان دارد، درباره رابطه

تفکر چپ و مسائل قومی نیز توضیح بفرمایید. یکی دیگر از محورهای مورد توجه چپ‌گرایان، به‌ویژه هواداران روسیه در ایران، این بود که از همان ابتدا، مطابق تفسیر لنین و نمونه شوروی، که در واقع جامعه‌ای چندملیتی بود، جامعه ایران را جامعه‌ای چندملیتی نامیدند. در شوروی، در عمل، از یک‌ها، تاجیک‌ها و... برای خود یک ملت بودند و در واقع قسمت‌های مختلف این کشور به صورت مصنوعی و به وسیله نیروی نظامی تزاری و سپس حزب کمونیست و ارتش کمونیستی به هم چسبیده بودند. در واقع از یک‌ها، تاجیک‌ها و بقیه کشورهایی که بعد از فروپاشی شوروی از این کشور منفک شدند در حکم مستعمره‌های روسیه هم در دوره تزاری و هم در دوره کمونیستی بودند. در دوره سوسیالیستی — در اتحاد جماهیر شوروی — نگاه استعماری مرکز — پیرامون کاملاً مسلط بود و مثلاً وضع مسکو و شهرهای بزرگ روسیه کنونی و رفاهی را که در آنها بود نمی‌شد با وضع مثلاً بیشکک، باکو و... قیاس کرد. بعداً و به سرعت، ایده چند ملیتی به کناری گذاشته شد و کمونیست‌ها سیاست روسی‌سازی در این مستعمرات را تعقیب کردند، و زبان روسی و ایده‌های حزب کمونیست در همه جا ترویج و تثبیت شد. بنابراین اینکه جامعه ایران هم جامعه چندملیتی است با افکار مارکسیستی وارد کشور شد. پلانفرم مارکسیست‌های روسی چند محور داشت که عبارت بود از: برابری در برابر قانون، آموزش همگانی، برابری زن و مرد، گرفتن مالیات‌های مستقیم، گرفتن موقوفات و آموزش به زبان ملیت‌ها؛ که این آخری در تعقیب



مفهوم جامعه مدنی، که اساساً توسط چپ نو - گرامشی و مفسران او - مفهوم سازی شده بود، به سطح گفت‌وگو سیاسی برکشیده شد و این به دلیل تلاش مروّجان این ایده‌ها در جامعه، به‌ویژه در سطح دانشگاه‌ها، بود

همان ایده، یعنی دستیابی به حقوق ملی برای هریک از ملیت‌ها بود. منظور آنها از ملیت، اقوام ایرانی بودند و در این بخش منظورشان این بود که آموزش نه به زبان فارسی، بلکه باید به زبان‌های محلی و قومی باشد.

● احزاب چپ در ایران بعد از سال ۱۳۲۳ بر بستری قومی تشکل یافتند که از میان آنها می‌توان به سازمان انقلاب حزب توده، که از ایل قشقایی فعالیت خود را آغاز کردند، حزب دموکرات، که ناسیونالیسم کردی را تبلیغ می‌کرد، و حزب دموکرات آذربایجان و سید جعفر پیشه‌وری، که ایده ناسیونالیسم ترکی را تبلیغ می‌کردند، اشاره کرد. این احزاب با این ویژگی چگونه توانستند منافع خود را دنبال کنند؟

این احزاب در آن زمان تابع سیاست شوروی و استالین و اصلاً می‌توان گفت ساخته دست ارتش سرخ و سرویس‌های مخفی آن بودند. در زمان تأسیس حزب توده در ایران، پایگاه اصلی این حزب بعد از تهران آبادان بود؛ وجود صنعت نفت به عنوان صنعتی نوین که در آن کارگران به معنای مدرن و صنعتی آن فعالیت می‌کردند، در شهرهای استان خوزستان، این منطقه را در کانون توجه حزب توده قرار داده بود. به اعتقاد بنده، استالین در مرحله اول می‌خواست ایران را به صورت مستعمره شوروی درآورد. همان‌طور که می‌دانید، حزب توده سازمان‌یافته‌ترین حزب تاریخی ایران است و هنوز هم حزبی به قدرت و سازمان‌دهی این حزب در ایران وجود ندارد. این حزب شاخه‌های متعددی داشت که شاخه افسران و جوانان آن بسیار مهم بود؛ می‌توان گفت که این حزب برای همه گروه‌های اجتماعی شعبه داشت. گسترش دادن حزب با یک مرکزیت واحد در میان همه گروه‌های جامعه نشان‌دهنده این است که استالین کل ایران را می‌خواست. به علاوه درحالی‌که اعضای حزب توده مخالف شاه و رژیم او بودند، استالین در روابطی که با شاه داشت، حتی حاضر شد در مقطعی تجهیزات نظامی به ایران بدهد.

زمانی که جنگ جهانی دوم پایان یافت و شوروی مجبور شد نیروهای خود را از ایران خارج کند، روس‌ها کوشیدند در مناطقی که از نظرشان مهم بود، حوزه نفوذی دائمی برای خود ایجاد کنند، از همین رو احزاب کومله و دموکرات را در کردستان و آذربایجان با کمک قاضی محمد و پیشه‌وری تأسیس کردند. در این مناطق، ارتش سرخ شوروی به اعضای این حزب آموزش نظامی داد و آنها را مسلح کرد. همه این احزاب از باکو اداره می‌شدند و مرکز آنها باکو بود.

شورش‌های این احزاب با هدف خارج شدن از سیطره حکومت مرکزی بود، اما مردم با اقدامات آنها همراهی نکردند، مثلاً در گزارشی که ساتن (Sutton)، کنسول امریکا در تبریز، در ۱۲ دسامبر ۱۹۴۶، یک روز پس از اینکه قوای دولتی به این شهر وارد شدند، و

حکومت دموکرات‌ها برپیده شد، آمده است: «حکومت دموکرات‌ها دپروز در عرض چند ساعت درهم کوبیده شد... کاملاً آشکار است که مردم تمایل به جنگ با قوای حکومتی ندارند... امروز روزی دیگر در این شهر است... از وقتی که من به آذربایجان آمده‌ام تاکنون این همه چهره خندان ندیده‌ام. آنها خوشحال‌اند و انگار حیاتی دوباره یافته‌اند... مردم بسیاری مسلح به سلاح‌اند و به کار شکار دموکرات‌ها مشغول‌اند، مع‌الوصف بی‌نظمی عمومی بسیار اندک است». این وضعیت نشان می‌دهد، که به‌رغم تلاش‌ها و تبلیغات دامنه‌دار، ایده‌های کمونیستی نتوانسته بود در قلوب مردم جایی باز کند که عامل اصلی آن علاقه به مذهب شیعه و آب، خاک، سرزمین و استقلال ایران بود.

در زمان پیروزی انقلاب نیز این اقدامات به طرق دیگر و البته نه در آذربایجان، بلکه در کردستان و خوزستان ادامه یافت. در آن زمان، آنها به تأسیس حزب التحریر خوزستان دست زدند و در آنجا هم با مباحث قومی وارد شدند. بنده اندیشه‌های این حزب، بحث‌های مارکسیستی بود، در ترکمن صحرا هم همین‌طور. ایده چندملیتی کردن برای سران احزاب و گروه‌های مارکسیستی این مناطق خیلی جذابیت داشت.

البته روس‌ها، همان‌طور که ذکر شد، در مرحله‌ای نیز از انقلاب‌ها و حرکت‌های ناسیونالیستی حمایت کردند، اما بعداً در ادبیات عوامل آنها، مفهوم دولت مرکزی مطرح شد. وقتی مسئله دولت مرکزی مطرح می‌شود؛ یعنی دولت محلی وجود داشته است یا دارد. این در حالی است که در ایران هیچ‌گاه دولت محلی وجود نداشته و دولت همواره ساختار واحدی داشته است. در تقابل قرار دادن بخش‌های مختلف ایران و آن را جامعه‌ای چندملیتی کردن پروژه‌ای بود که با ایده چندملیتی کردن جامعه روسیه سازگاری داشت که مفروض آن این بود که دولت مرکزی دولت‌های محلی یا ملیت‌ها را از حقوق قانونی خود محروم کرده است. در این پروژه، هرکدام از بخش‌های کشور می‌توانست به ملت مستقلی تبدیل شود. این مسئله با ایده‌های لنین همسویی داشت که طرفدار راه‌اندازی انقلاب‌های ناسیونالیستی بود. از نظر او این انقلاب‌ها ضربه‌ای به نظام سرمایه‌داری و استعمار بین‌المللی وارد می‌آورد. اما در مورد ایران، روسیه بی‌شک قصد تجزیه و تصرف ایران را داشت که سرانجام بر اثر فشارهای بین‌المللی از قصد خود منصرف شد و نیروهای نظامی‌اش را از آذربایجان و کردستان خارج کرد.

● انشعاب‌هایی که در حزب توده ایجاد شد تا چه حد تحت تأثیر عوامل تاریخی بود؟ آیا شکاف ایدئولوژیکی به‌وجود آمده میان اتحاد جماهیر شوروی و سران حکومت چین سبب انشعاب در حزب توده ایران گردید؟ بخشی از انشعاب‌ها تحت تأثیر این شکاف

ایدئولوژیکی بود. نیروی سوم، که در حزب توده شکل گرفت و خلیل ملکی رهبر آن بود و کاتوزیان، نویسنده کتاب «اقتصاد سیاسی ایران» و آل احمد در مقطعی جزء آن بودند، نشان دهنده تحولی بود که در اردوگاه سوسیالیسم در دنیا روی داد. در هند نیز افکار و اندیشه‌های نهرو و گاندی، که به شدت با سوسیالیسم آمیخته بود، نوعی سوسیالیسم را به نمایش می‌گذاشت.

نهضت عدم تعهد، که همین افراد پایه‌گذار آن بودند، تحت تأثیر سوسیالیسم بود. در آن زمان، در عرصه بین‌المللی، انواع سوسیالیسم شکل گرفته بود که عبارت بود از: سوسیالیسم هندی، افریقایی، اروپایی، و امریکای لاتینی. بنابراین بخشی از انشعاب‌های حزب توده بی‌تأثیر از اندیشه‌های مارکسیستی و تحولات سوسیالیستی در دنیا نبود. بخش دیگر هم متأثر از ویژگی‌های اعضای آن بود؛ حزب توده به قدری گسترش یافته بود که بسیاری از بخش‌های جامعه وارد آن شده بودند، با این حال هر کدام از این افراد منشأ و پایگاه اجتماعی و هویتی متفاوت با هم داشتند. آنها در جذب شدن به ایده‌های حزب و وابستگی به شوروی عقاید شبیه به هم نداشتند، مثلاً آل احمد درباره عضویتش در این حزب گفته است: چند قدم که رفتم، دیدم صدای جای دیگری به گوش می‌آید برای همین عقب‌نشینی کردم. خلیل ملکی هم نمی‌پسندید که این حزب کاملاً تابع شوروی باشد. احسان طبری نیز، به دلیل مطالعات اسلامی‌اش، گرایش‌های متفاوتی نسبت به کیانوری داشت و می‌دانیم که سرانجامی متفاوت یافت.

بخش دیگری از این انشعاب‌ها نیز تحت‌تأثیر سیاست‌های رژیم پهلوی بود؛ بعد از اینکه تشکیلات افسری حزب توده کشف و افشا شد، این حزب غیرقانونی گردید و سران آن فرار کردند. در پی این رویداد، عده‌ای از آنها جذب پول و سرمایه شدند، گروهی مثل مصطفی فاتح حکومتی شدند و به مناصب مهمی هم دست یافتند، بعضی از آنها در حوزه ایده‌پردازی به کمک رژیم آمدند و در صداوسیما آن زمان مشغول به کار شدند. این مسئله به انشعابات این حزب غیرقانونی دامن زد. با پیروزی انقلاب اسلامی، حزب توده دوباره سازمان‌دهی شد، اما ناهماهنگی ایدئولوژی، روش و مرام حزب با جریان کلی انقلاب اسلامی و وابستگی آن به روسیه سرانجام به انحلال آن انجامید.

● در شرایط کنونی وضعیت گرایش‌های چپ‌گرایانه را به‌ویژه در محیط‌های دانشگاهی چگونه می‌بینید؟

هم‌اکنون چند جریان محیط‌های دانشگاهی را تحت‌تأثیر خود قرار داده‌اند: یک جریان نسبتاً قدرتمند، جریان تاریخ‌نگاری ایران معاصر است. عمدتاً کسانی که ایده‌ها و معتقدات چپ دارند در خارج از کشور، در مورد این دوره از تاریخ ایران مطالبی می‌نگارند

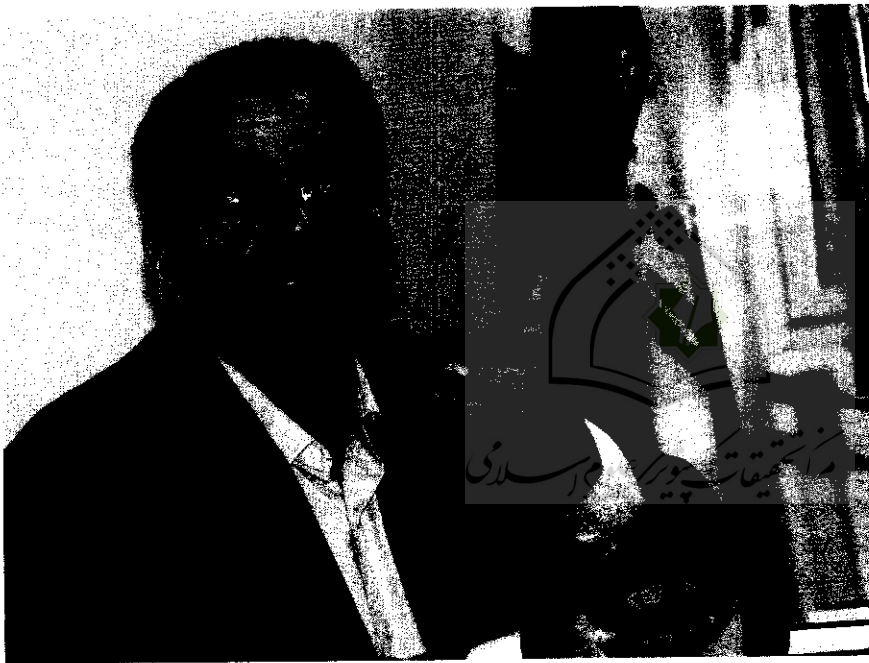
که در ایران ترجمه و تدریس می‌شود. آثار محمدعلی کاتوزیان، احمد اشرف، ابراهامیان، میدانی، اتابکی روآسانی و... در این زمینه در خور ذکرند. اینها نسل جدیدی هستند که در تداوم نسل قبلی، که عمدتاً به مارکسیسم — دترمینیسم در تحلیل‌های خود پایبند بودند، با توجه به ایده‌های مارکسیست‌های نو، مسائل سیاسی-اجتماعی ایران را تحلیل می‌کنند. این جریان به گونه‌های دیگر در مردم‌شناسی، و جامعه‌شناسی و... نیز فعال است.

کتاب‌های اشجری، کاتوزیان، ابراهامیان، که به شرح و تحلیل بخش‌هایی از تاریخ ایران اختصاص یافته‌اند، جریان چپ ایرانی هستند که فرار کردند و هم‌اکنون در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا در حال تولید مطلب‌اند. از آنجا که تاریخ برای چپ خیلی مهم است،

بی‌جهت نبود که حضرت امام (ره) می‌فرمود: به این جور کشورها، دانشجو نفرستید.

به‌رحال برای بحث‌های سازندگی، همان اندازه که محرومیت‌زدایی مهم است، توجه به هویت دینی و اسلامی و ایده‌های آن نیز مهم تلقی می‌شود و باید مراقب بود که به دام ایده‌های سوسیالیستی، به‌ویژه در مقوله عدالت، که الزامات بسیاری بر حکومت و برنامه‌های اقتصادی آن دارد، نیفتیم.

منتها ما باید با هر پدیده‌ای به قول یونانی‌ها هومیوپاتی‌ک برخورد کنیم؛ یعنی باید توانایی‌های آن را داشته باشیم که هویت آن پدیده را روشن و شفاف کنیم، در این صورت افراد جامعه ما جذب آن پدیده، اگر مخالف فرهنگ دینی و ایرانی‌مان باشد، نمی‌شوند؛ مثل بحث فساد می‌ماند که وقتی شفاف و روشن



از زمان حزب توده اندیشمندان این جریان وارد این بحث شدند.

پایان‌نامه‌های دانشکده‌های علوم اجتماعی تهران و علامه با آموزه‌های مارکسیستی نگاشته می‌شوند. از سوی دیگر عده‌ای از استادانی اصلاً با این جریان تربیت شده‌اند. به‌طور مثال در کتاب‌های دکتر شریعتی، چون استاد‌های مارکسیست داشته، نظریات مارکسیستی نفوذ یافته است.

باید دقت کنیم که دانشجویان را وقتی به خارج می‌فرستیم به کجا می‌فرستیم. بالاخره هر دانشگاهی برای خود یک گفتمان علمی دارد. گفتمان علمی علوم انسانی در دانشگاه‌های فرانسه تحت تسلط چپ‌گرایان و پست‌مدرنیسم است، بعضی از دانشگاه‌های انگلیسی نیز گفتار چپ نو، هم در اقتصاد و هم در سیاست و جامعه‌شناسی، مسلط است یا جذابیت بسیار دارد.

گردید و کانون‌های آن پیدا شد، انسان‌ها از نزدیک شدن به آن پرهیز می‌کنند.

هیچ فردی از کلمه عدالت، برابری و دموکراسی بدش نمی‌آید، اما اینکه محتوای این مقولات چیست و آن را چه کسی می‌سازد مهم است.

● ضمن تشکر از اینکه وقتتان را در اختیار ماهنامه زمانه قرار دادید، اگر در پایان صحبتی دارید بفرمایید.

بنده نیز بسیار متشکرم و باز هم بر مسئله شناسایی جریان چپ و پیچیدگی‌های آن، و آگاهی دادن به افراد جامعه، به‌ویژه جوانان و دانشجویان، تأکید می‌کنم. ان‌شاءالله دیگر رسانه‌ها نیز کار شما را تداوم بخشند و روشن‌سازی این موضوع را در اولویت برنامه‌های خود قرار دهند.